

نگاهی به مهاجرت گیلانی‌ها به شبه قاره هند

ستیدعباس آزموده^۱

چکیده

یکی از سرزمین‌هایی که گیلانیان حضور گسترده‌ای در آن داشتند، شبه قاره هند است؛ آنها شبه قاره را جایگاه امنی برای خود یافتند و در آن دیار به رشد و تعالی سیاسی و مذهبی نایل آمدند. کشمکش‌های دوران مغولان، ترکمانان و صفویان که به انقراض خاندان حکومتگر گیلانی انجامید، به علاوه سرزمین دل‌انگیز هند با ثروت‌های بی‌کرانش، انگیزه‌ای برای مهاجرت گیلانیان نامداری چون جمال‌الدین گیلانی، خواجه محمود گیلانی و حزین لاهیجی به هند شد. در این مقاله کوشش شده است تا خدمات مهاجران گیلانی به هند که به گسترش فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی، مذاهب اسلامی و مبادلات بازرگانی و سیاسی دو کشور انجامید، بررسی شود.

واژگان کلیدی:

ایران، هند، مهاجرت گیلانی‌ها

مقدمه

مردمان شبه قاره هند در طی تاریخ، همانند ما ایرانیان مردمانی اهل علم و دانش بوده‌اند و این موضوع را مورخان و دانشمندان اسلامی نیز تأیید کرده‌اند (منجم، ۱۳۷۰: ۱۲۷). گذشته تاریخی نیز مؤید این نظر و نشان دهنده جریان پیوسته تبادل افکار و اندیشه‌های تاریخی میان آنها بوده است. به نوشته یعقوبی مورخ سده سوم ق.، هر علمی از علوم که یونانیان و ایرانیان در آن سخن گفته‌اند، برگرفته از کتاب نجوم هندی‌ها به نام "السندهند" بوده است (یعقوبی، ۱۳۷۴: ۱۱۵/۱). علاوه بر اینها، رواج فرهنگ هندی در عهد انوشیروان ساسانی (کریستن سن، ۱۳۷۷: ۵۱۶) و پیشرفت علوم و کانون‌های علمی هند نیروی جاذبی بودند که شیفتگان علم و دانش را از مناطق مختلف جهان و از جمله ایران به سوی خود می‌خواند. همچنین، جهان‌بینی هندی و شیوه‌های فکری و خوی بردباری هندی در برابر عناصر فکری و بی‌آزاری، روابط تجاری و راه‌های بازرگانی هند و به علاوه فراوانی نعمت و ثروت، شرایط مناسبی برای کوچندگان فراهم می‌کرد. داریوش هخامنشی، پس از تسخیر هند، آنجا را بیستمین استان یا ساتراپ خود قرار داد. اهمیت ورود ایرانیان برای آنها به اندازه‌ای بود که مانند بعثت بودا، آن را مبدأ تاریخ خود قرار دارند. همین روح تسامح و مداراجویی هندیان سبب شده بود که مانی، پیامبر عهد شاپور ساسانی، زمینه فعالیت و تبلیغ دین خود را در هندوستان بجوید و به نوشته حافظ ابرو «بعضی از زمین هند مذهب او را قبول نمایند» (خوافی، ۱۳۷۰: ۳۵). مهاجرت تاریخی زرتشتیان ایران که تا به امروز ویژگی‌های قومی و فرهنگی خود را حفظ کرده‌اند، نمونه‌هایی از همین روح تسامح هندیان با دیگران بوده است. با ظهور اسلام، مبلغان دین اسلام، حاکمان جوامع اسلامی، عرفا و صوفیه هر کدام با دیدگاه و بینش فکری خاص خود، برای اشاعه دین اسلام یا اغراض

دیگر رهسپار این دیار می‌شدند، چنانکه در سال ۳۹۶ ق. انگیزه غزوه سلطان محمود به مولتان هند، خدانا باوری فرمانروای این سرزمین بیان شده است (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۵۴۳/۱۲). حال آنکه ثروت سرشار و جواهرات گرانبها محرکی بسیار قوی برای حاکمانی چون او بود. به هر حال، غزنویان، غوریان، ممالیک، بابرین و دیگران، به این کشور تاختند و مدت‌های مدید بر آن فرمان راندند و این همه بدین سبب میسر شد که در کیش و آیین هندو، جنگ نارواست (یکتایی، ۱۳۵۳: ۳۲)، شرحی که گذشت اشاره‌ای بود به روابط ایرانیان و هندیان، اما در میان ایرانیان، حضور گیلانیان در سرزمین هند در اواسط قرون اسلامی چندان بود که یکی از محلات پانزده گانه اطراف دهلی را گیلانیان تشکیل می‌داده‌اند (ارشاد، ۱۳۷۹: ۱۲۷).

نقش مهاجران گیلانی در گسترش فرقه‌ها و نحله‌های اسلامی در شبه قاره هند

گیلانیان در گسترش و توسعه برخی از فرقه‌ها و نحله‌های اسلامی در شبه قاره هند نقش بسیار مؤثری داشته‌اند و برخی از بزرگان آنها قبل از مهاجرت به هند، در کشور خود از جایگاه بسیار والایی برخوردار بوده‌اند، از جمله جمال‌الدین گیلانی، صوفی اسماعیلی مذهب و استاد شیخ زاهد لاهیجی، که فرمانروای اسماعیلی مذهب الموت هر ساله مبلغ پانصد دینار زر برای وی می‌فرستاد (کیانی، ۱۳۶۹: ۳۱۳). فرمانروای الموت به سبب ارادت به شیخ جمال‌الدین، بر مردم قزوین منت می‌نهاد و می‌گفت: «اگر حضرت شیخ در آن بلده نبود، من خاک قزوین را در توبره کرده و به الموت می‌بردم» (اصلاح عربانی، ۱۳۸: ۶۵۹). جمال‌الدین در بحبوحه حملات مغول و انقراض دولت اسماعیلی الموت، به هندوستان مهاجرت کرد (یکتایی، ۱۳۵۳: ۳۲). این دوران مصادف با قتل عام اسماعیلیان به دست مغولان است و رگه‌های مهاجرت گسترده اسماعیلیان به هند نیز بیشتر در همین دوران دیده می‌شود. اتباع اسماعیلی در هند، به ویژه در ولایت‌های بمبئی، کلکته، پنجاب، کشمیر، احمدآباد، سورات و دیگر جاها پراکنده‌اند (ابراهیم حسن، ۱۳۷۵: ۲۹۴-۲۹۳). صوفی دیگر گیلانی که به هند مهاجرت کرد و سبب گسترش فرقه قادریه در هند شد، ابو

عبدالله محمد غوث گیلانی، از نوادگان شیخ عبدالقادر گیلانی است. نیای او صاحب طریقت قادریه بود و در گیلان متولد شد و در بغداد نشو و نما یافت (مطهری، ۱۳۷۷: ۵۶۴). عبدالقادر گیلانی اصالتاً از صومعه سرا بود و هم اکنون نیز، مزار مادر وی به نام سید نساء در این شهر قرار دارد. فرزند وی صفی الدین صوفی گیلانی، اولین رهرو طریقت قادری بود که قدم به دیار هند نهاد، اما مهم‌ترین خلیفه و مروج این طریقت ابو عبدالله محمد غوث گیلانی است (ولایتی، ۱۳۹۰: ۹۳۷). این طریقت به پایمردی محمد غوث استقرار یافت و در قرن یازدهم هجری با حمایت داراشکوه پسر شاه جهان و جهان آرا دختر این پادشاه اهمیت خاصی یافت. قادریه به طور عموم نسبت به غیرمسلمانان سعه صدر داشتند و این رویه می‌باید یکی از عوامل شکل دهنده تفکر التقاطی داراشکوه باشد. طریقت قادریه، گرچه در روزگار اورنگ زیب از رونق افتاد، اما روی هم رفته از دیگر طریقت‌ها محبوب‌تر باقی ماند. (عزیز احمد، ۱۳۶۶: ۶۲-۶۱).

مذهب دیگری که در هند با حضور گیلانیان گسترش بیشتری یافت، تشیع است. وقتی تشیع مذهب رسمی ایران شد و شاهان بابری از دربار سلاطین صفوی کمک خواستند، صفویان شرط کمک را به پیروی از مذهب تشیع منوط کردند. از این زمان به بعد نقش شیعی گیلانیان را در ملازمت این شاهان می‌توان پیگیری کرد، از جمله هنگامی که همایون با شورش شیرخان سوری ملقب به بهادر شاه روبه رو شد، به پناهندگی نزد تهماسب رفت. تهماسب بعد از امضای چندین سند به این شرط که همایون شیعه شود و منابر هند را به اسماء ائمه معصومین مزین کند، حاضر شد به او کمک کند (نوایی، ۱۳۷۷: ۴۶). از اینجاست که حضور پررنگ گیلانیان شیعی چون افضل لاهیجی و قاضی یحیی لاهیجی در دربار همایون دیده می‌شود. نفوذ شیعیانی چون افضل به حدی بود که دیگران به او حسادت می‌کردند، چنانکه خود در شعری به این موضوع اشاره کرده است:

همه دعوی به خون من دارند / به جز این نیست مدعای شما

چندی بعد، سرکوب حاکمان شیعی گیلانی به دست شاهان صفوی، موجبات مهاجرت شماری از دانشمندان دربار خان شیعی گیلان را به هندوستان فراهم آورد. از جمله، مهاجرت حکیم ابوالفتح و برادرانش. به نوشتهٔ جان نورمن هالیستر در کتاب تشیع در هند، ایرانیان شیعی، در دورهٔ سلطنت اکبر شاه، برگزاری جلسات دینی را مناسب پیشبرد اهداف خود می‌دانستند. نورمن در ادامه از سه برادر گیلانی که به دهلی آمدند، نام می‌برد (هالیستر، ۱۳۷۳: ۱۵۰-۱۴۹). همین مذهب تشیع و گسترش آن در هند بوده که بداونی مورخ سنی مذهب این دوره را خشمگین کرده و به ابوالفتح گیلانی نسبت بی‌دینی می‌دهد (بداونی، ۱۳۸۰: ۱۱۵/۳). و برادرش حکیم همام را دشمن خدا می‌خواند (همان، ۱۳۸۰: ۱۱۵/۲) به عقیدهٔ برخی از نویسندگان، حکیم ابوالفتح گیلانی حتی بر عقاید بزرگترین پادشاه گورکانی هند یعنی جلال‌الدین اکبر شاه نیز تأثیر گذاشت (عزیز احمد، ۱۳۶۶: ۲۹).

از دیگر مشرب‌هایی که گیلانیان در هند رواج دادند، فرقهٔ نقطویه است. این فرقه را محمود پسیخانی گیلانی بنیان نهاد و در دوران شاه عباس پیروان نقطوی قتل عام شدند و به هندوستان گریختند. از جملهٔ آنها حیاتی گیلانی است که به هندوستان گریخت و به دربار اکبر شاه گورکانی پناه جست و در ایجاد دین الهی اکبرشاه با وی همکاری داشت (صفت گل، ۱۳۸۱: ۱۹۲). دین الهی ترکیبی از ادیان و مذاهب اسلامی و غیراسلامی مانند نقطوی، زرتشتی، بودایی بود و حیاتی که از پیروان برجسته مذهب نقطوی بود، همراه سایر بزرگان دربار در پایه‌گذاری این مذهب به اکبر شاه کمک شایان کرد. این دین سعی در نزدیکی پیروان ادیان هندی با هم داشت و برای کشور پهناوری چون هند که در آتش منازعات دینی و طایفه‌ای می‌سوخت، در آن برهه بهترین مسکن و چاره درد برای حل مشکلات بود. از دیگر عرفا و صوفیان قابل ذکر گیلانی، که حتی در راه گسترش اسلام و تشیع جان خود را از دست دادند، حکیم حسن گیلانی است. این حکیم طیب دربار اکبر شاه بوده و سرانجام به سبب اشاعهٔ مذهب تشیع و با سعایت دشمنان به شهادت رسید (سرتیپ پور، ۱۳۷۱: ۱۴۴).

نقش مهاجران گیلانی در تجارت و بازرگانی هند و ایران

چنانکه در مقدمه ذکر شد، یکی از دلایل مهاجرت ایرانیان و به ویژه گیلانیان به سرزمین هند، راه‌های بازرگانی این کشور و ثروت سرشار آن بود. از جمله آنهاست حاج محمد تاجر، از بازرگانان مشهور گیلانی در عصر صفوی. حاج محمد پس از مسافرت به هند با سپهسالار عبدالرحیم خان خانان، سردار بزرگ اکبرشاه آشنا شد و به واسطه او منصب قافله باشی راه ایران را به دست آورد و در این راه کمال ترقی را پیمود (نهبوندی، ۱۳۸۱: ۲۳۲/۳) و روزی از جانب سپهسالار مأمور شد مبلغی نقد و جنس در جوار حرم امام رضا (ع) خیرات کند و هدایایی هم به حمزه میرزای صفوی تقدیم دارد. حاج محمد وظیفه خود را انجام داد و شاهزاده صفوی در ازای احسان خان خانان، هدایایی لایق عبدالرحیم خان به حاج محمد تاجر سپرد، تا ارمغان به هندوستان ببرد. تاجر گیلانی بعد از دریافت هدایا به کاشان رفت و به عیش و عشرت مشغول شد، تا بدان حد که در خرج یومیه در ماند و جز تحف و هدایای حمزه میرزا مخیری برایش باقی نماند. در همین اثنا خبر قتل حمزه میرزا بهانه‌ای شد تا همان هدایای نفیس را نیز خرج کرد و کارش به فقر و فلاکت کشید. حاج محمد پریشان خاطر نزد محتشم کاشانی رفت و از او خواهش کرد تا شرح حالش را به نظم بکشد و از سپهسالار تقاضای عفو کند. عبدالرحیم خان خانان بعد از دریافت شعر محتشم، خیانت حاج محمد را بخشید و علاوه بر آن، مبلغی نیز به رسم انعام برای تاجر گیلانی فرستاد (همان: ۲۳۳-۲۳۲). مسلم است که حاج محمد از جانب گورکانیان هند و سپهسالار خان خانان مأموریت جاسوسی داشت تا دقیق‌ترین اطلاعات راجع به ترکان عثمانی و وضع صفحات غربی ایران و اطلاعات دقیقی از وضع خراسان و تجاوز ازبکان و آشوب خراسان به دست آورد. آنچه از روابط ایران و هند در این عهد جلب توجه می‌کند، مسأله مالکیت قندهار بوده است. به همین سبب، شاه جهان در سال ۱۰۴۶ ق. در نامه‌ای طرح خود مبنی بر تصرف قندهار از طریق اتحاد مثلث ازبکان، هندیان و عثمانیان بر ضد ایران را به مراد چهارم اعلام کرد که تا حدی با عثمانیان نیز به توافق رسید (نوایی، ۱۳۷۷: ۶۳-۶۲). با توجه به چنین

شرایطی، ارتباطات تجاری و بازرگانی از جانب تجار که برای مأموریت سیاسی، در پوشش بازرگانان احياناً ملزم به جاسوسی می‌شده‌اند، آشکار می‌گردد. نمونه‌ی مقابل آن سفارت عبدالکریم گیلانی از جانب شاه عباس صفوی به هندوستان بوده است. گیلان در این دوره مهم‌ترین ناحیه‌ی پرورش ابریشم ایران بود و تجارت ابریشم گیلان به اروپا و آسیا رونق بسیار داشت. تجار نامداری از این منطقه بوده‌اند که به سبب داشتن وجهه‌ی سیاسی و اجتماعی بالا، در نظر دربار صفوی و شاهان این سلسله قرار می‌گرفته‌اند، از جمله، عبدالکریم گیلانی. عبدالکریم اگر چه به شغل تجارت ابریشم مشغول بود، اما به درخواست شاه ایران به سفارت نزد جهانگیر گورکانی مأموریت یافت. دو هدف عمده از مأموریت عبدالکریم گیلانی به هند در نظر پادشاه قدرتمند صفوی بوده است: اول بُعد تجاری مأموریت که پادشاه از عبدالکریم خواست برای وی اشیائی در هند بخرد؛ هدف دوم، بعد سیاسی این مأموریت است، زیرا شاه عباس صفوی از جهانگیر خواست کسی را مأمور یاری خود کند (همان ۵۷-۵۶). گیلانی دیگری که در این زمان به هند رفت، یادگار علی سلطان گیلانی، نواده‌ی خلیفه الخلفاء تالش بوده است. به نوشته‌ی اسکندر بیگ منشی، مأموریت وی در یکی از سفارتهایش در باره‌ی معامله‌ی قندهار بود که گورکانیان آن را در تصرف داشتند (منشی، ۱۳۷۷: ۱۶۰۷/۳).

نقش هنرمندان گیلانی در ترویج هنرهای ایرانی در شبه قاره هند

برخی از سلاطین گورکانی به هنرهای ایرانی و اسلامی علاقه‌مند بودند و بنابراین، ورود هنرمندان ایرانی به دربار آنها با حسن استقبال رو به رو می‌شده است. وقتی عبدالرشید دیلمی به دربار شاه جهان راه یافت، شاه جهان از او و همراهانش با القابی چون "جوهر قلم" و "یاقوت رقم" استقبال کرد (ولایتی، ۱۳۹۰: ۹۴۶). عبدالرشید علاوه بر وظایف سیاسی، در انتقال فرهنگ و هنر ایرانی نقش مهمی داشت. وی از بزرگترین هنرمندانی است که توانست آثار عمیقی در ارتقای هنر خط فارسی از خود به جای گذارد. او علاوه بر تربیت شاهزادگانی چون دارا شکوه و زیب النساء، در تربیت شاگردانی چون

محمد اشرف خواجه سرا، سعیدای اشرف، عبدالرحمان فرمان نویس و میرجامی بسیار کوشید. اکثر قریب به اتفاق هنرمندان خط نستعلیق در هند پیرو او بودند. حاجی نامدار، خوشنویس پرآوازه عصر بابتی و میر ابوالحسن معروف به کلن و محمد افضل الحسینی از روش دیلمی پیروی می‌کردند. هنرمند دیگر که خود در خوشنویسی استاد بود، میرزا محمد علی، از روش او پیروی می‌کرد. سایر هنرمندانی که به تقلید از عبدالرشید خط می‌نگاشتند، بسیارند؛ از آن جمله حافظ عبدالعلی که در بنارس می‌زیست، حافظ ابراهیم و فرزندان او و مولانا فخرالدین از بزرگان چشتیه که در دهلی بود و بسیاری دیگر (عابدی، محمود، ۱۳۸۰: ۲۹۱-۲۸۷). دیگر مهاجر هنرمند گیلانی، محمد سعید گیلانی مشهور به سعید، در زمینه‌های حکاکی، خوشنویسی و جواهرشناسی هم‌تا نداشت و در شعر، به ویژه ماده تاریخ نیز بسیار ماهر بود. جهانگیر و شاه جهان، دو پادشاه گورکانی، وی را به میزان درم سنجیدند و دوبر پنج هزار روپیه هم وزن وی، به او بخشیدند. تخت مرصع شاه جهان معروف به تخت طاوس در مدت هفت سال به سرپرستی وی ساخته شد (بیانی، ۱۳۴۸: ۷۵۴/۳). شاه جهان به واسطه کاردانی‌اش، به او لقب "بی بدل خان" داد (اصلاح عربانی، ۱۳۸۰: ۶۵۰). در میان مهاجران دیگر گیلانی که در انتقال و معرفی هنر ایرانی به هند به چشم می‌آیند، زمان گیلانی است. وی از نوازندگانی است که توانست در دربار بهمنیان هند جایگاه ویژه‌ای برای خود باز کند. وی در نواختن قانون، شبیه و نظیر نداشت (ارشاد، ۱۳۷۹: ۱۹۵). در دوره شاه عباس، همراه هیأت سیاسی خان عالم سفیر نقاشی هم بود به نام بشنداس که تابلوهای نقاشی متعددی در این سفر فراهم آورد، من جمله تصویری از شاه عباس و تصویر دیگری خیالی، که شاه عباس و جهانگیر را کنار هم، به گونه‌ای دوستانه نشان می‌دهد (نوایی، ۱۳۷۷: ۵۸).

گیلانی دیگری که باید از او یاد کنیم، حکیم علی گیلانی است. وی که به سبب احاطه به علوم مختلف در میان معاصرانش مشهور به افلاطون ثانی شده بود، در اولین ملاقات با نورالدین جهانگیر اعجاب پادشاه را برانگیخت (فروچی، ۱۳۶۹: ۳۱۳). نمونه‌ای جالب از دانش حکیم، ساختن حوض علی بود. وی در سال ۱۰۰۲ ق. در شهر لاهور حوض

عجیبی ساخت که طول و عرض آن 20×20 و عمق آن ۶ متر بود. در میان این حوض اطاقی ساخته بود که سقف آن به صورت برج و در ۴ دور اطاق ۴ پل بود که به ۴ درب منتهی می‌شد، اما اگر درب‌ها را باز می‌کردند، آب داخل آن نمی‌رفت. اکبر شاه که به مسائل عجیب و غریب علاقه داشت، به دیدن آنجا رفت و از طریق آب وارد اتاق شد. اطاقی دید به گنجایش ده الی دوازده نفر، بسیار آراسته و روشن که رختخواب و غذا و طاقچه‌ای با چند کتاب در آن وجود داشت. جالب این بود که به سبب فشار هوا، یک قطره آب وارد اتاق نمی‌شد. شاه مدتی را در این اطاق گذراند، به طوری که همراهان او نگران شدند، ولی پس از زمانی پادشاه از آب بیرون آمد. نظیر همین حوض در آگره ساخته شد که باز هم معمار و بانی آن حکیم علی گیلانی بود (فروچی، ۱۳۶۹: ۳۱۵-۳۱۴).

نقش رجال سیاسی گیلان در شبه قاره هند

اگر چه مهاجران گیلانی در سرزمین هند بسیار بوده‌اند و هر یک در زمینه‌ای ایفای نقش کرده‌اند، اما برجسته‌ترین نقش آنها در زمینه‌های سیاسی بوده است. در ادامه به نقش رجال مهاجر گیلانی در سیاست شبه قاره هند می‌پردازیم.

خواجه عمادالدین محمود گیلانی: پیش از شناخت جایگاه و نقش خواجه محمود در شبه قاره هند، لازم است از دو شخصیت گیلانی دیگر یعنی خواجه عمیدالدین دیلمی و نجم‌الدین گیلانی هم یاد کنیم. خواجه عمیدالدین دیلمی در عهد ایلخانان مغول از ایران به هندوستان رفت و به ریاست دیوان اشرف سلطان محمد بلبن (۶۸۵-۶۶۴ ق.) رسید (واله داغستانی، ۱۳۸۴: ۱۳۸۸/۳). دیگر صاحب منصب گیلانی، یعنی نجم‌الدین به حکومت شهر "کنبایه" هند دستی یافت. به نوشته ابن بطوطه، وی حاکم شهر کنبایه بود و حق رایت، طبل و غیره داشت (ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۶۳۱/۳). یکی از گیلانیانی که در کشاکش آشوب‌ها و منازعات حکومت‌های تیموری و ترکمان و قبل از برآمدن سلسله صفویان از ایران به هند کوچ کرد، خواجه عمادالدین محمود گیلانی است. نیاکان او در سلک وزرای فرمانروایان

گیلان انتظام داشتند و یکی از آنان در رشت قدرت و فرمانروایی حاصل کرده بود (صفا، ۱۳۷۳: ۵۰/۴). گیلان در این دوران، اگر چه در ظاهر تابعیت بعضی از حکومت‌ها مثل آق قویونلوها را گردن می‌نهاد، اما در باطن به استقلال در این منطقه حکومت می‌کرد. عدم ثبات سیاسی در این منطقه سبب مهاجرت رجالی چون خواجه محمود به هند شد. در این زمان دولت‌های محلی مسلمان در سراسر نواحی سند و هندوستان شمالی تا بنگال و دکن حکومت‌های کمابیش مستقل داشتند. از جمله ویژگی‌های مثبت این حکومت‌ها، نفوذ فرهنگ ایرانی در دربار و قلمرو آنها بود و همچنان با افتخار به این فرهنگ ایرانی ادامه می‌دادند. خواجه عمادالدین محمود بن محمد گیلانی از اعظام رجال ادب و سیاست در قرن نهم هجری در سال ۸۵۱ ق. از راه دریا و به عنوان تجارت به احمدآباد بیدر، پایتخت سلاطین بهمنی هند رسید. و در دربار سلطان علاءالدین بهمنی (۸۶۲-۸۳۷ ق.) پذیرفته شد. سلطان علاءالدین او را در صف اکابر و اعیان درگاه خود جای داد و او نیز به سبب لیاقت ذاتی، مدارج ترقی را پیمود (صفا، ۱۳۷۳: ۵۰/۴) و به نوشته استرآبادی «در آن دولت خانه بزرگ‌تر از آن خطاب نبود، از سایر مردم ممتاز گردید» (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۸: ۴۶۲/۲). با مرگ سلطان علاءالدین، نقش سیاسی خواجه محمود در زمان همایون شاه (۸۶۵-۸۶۲ ق.) پادشاه جدید برجسته‌تر شد. از جمله اقدامات ارزنده خواجه محمود، سرکوب شورش اسکندر خان علیه پادشاه جدید بود (همان: ۴۱۰). با مرگ همایون شاه، فرزند خردسال او نظام شاه به سلطنت رسید. خواجه محمود که در این زمان از رجال برجسته سیاسی محسوب می‌شد، در زمینه سیاسی نیز فرماندهی بی‌باک و جسور در میدان‌های نظامی بود و در سرکوب و هزیمت لشکرهای هندو که به قلمرو دولت مسلمان بهمنی هجوم می‌آوردند، نقش اساسی داشت (همان: ۴۲۲-۴۲۰). شهرت مقام و موقعیت خواجه محمود و نقش عمده او در گسترش فرهنگ اسلامی و ایرانی در شبه قاره هند در این زمان در همه قلمروهای اسلامی پیچیده بود، تا آنجا که برخی از فرمانروایان دول مجاور هند، خواهان وی بودند، از جمله آنها سلطان حسین بایقرا بود که از او برای پیوستن به دربار خود در هرات دعوت کرد، اما خواجه نپذیرفت. روابط مودت‌آمیز خواجه محمود و

سلطان حسین بایقرا چنان مستحکم و استوار بود که وقتی فرستادگان خواجه به هرات می‌رفتند، سلطان حسین حتی مالیات و باج و تمغا از آنها نمی‌گرفت (فراهانی منفرد، ۱۳۸۱: ۱۵۰). شهرت مقام و موقعیت خواجه محمود نه تنها در میان سیاستمداران، بلکه به سبب حمایت از دانشمندان و شاعران فارسی زبان در میان آنها نیز گسترده بود؛ چنانکه جامی شاعر بلند آوازه قرن نهم ایران با وی مکاتبه داشت و در دیوان او، اشعاری چند در باب وی سروده شده است، از جمله این بیت:

همره قافلۀ هند روان کن که رسد

شرف مَهر قبول از ملک التجارش

(جامی، ۱۳۴۱: ۵۴۲)

خواجه محمود مانند هم قطاران خود در ایران که دست به اصلاحاتی در حکومت‌های ایلخانی و ترکمانی زده بودند، در دولت بهمنی چنین کرد. اصلاحات خواجه محمود و جلوگیری از زیاده خواهی برخی از امرا و حکام بهمنی سبب شد دشمنان او با افترا و تهمت موجبات بدنامی و قتل او را در سال ۸۸۶ ق. فراهم آورند. عبدالکریم همدانی از مریدان و شاگردان خواجه در سوگ استاد خود چنین سرود:

شهید بی گنه مخدوم مطلق که عالم را ز جودش بود رونق

اگر خواهی تو تاریخ وفاتش فرو خوان قصه قتل به ناحق

(هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۸: ۲/۴۶۰)

مقارن قتل خواجه محمود، یکی دیگر از خادمان فرهنگ ایرانی در این دیار به قتل رسید: اسعدخان گیلانی از بستگان خواجه، که به فرماندهی لشکر جنیر رسیده بود و در سلک امرای بزرگ درباری انتظام داشت (همان: ۴۳۷).

ابوالفتح گیلانی: پیش زمینه حضور ابوالفتح گیلانی در دربار اکبر شاه، حکیم دوایی گیلانی و حکیم‌الملک گیلانی است. اولین حکیم به رسالت نزد راجه علی خان، والی برهان پور رفته و توانسته بود اعتماد شاه را کسب کند. وی علاوه بر آن توانست در دربار، معلمی شاه جهان را بر عهده گیرد. شاه جهان پیوسته می‌گفت: «حکیم دوایی حق بیشتری از معلمین دیگر بر من دارد» (فروچی، ۱۳۶۹: ۳۲۰). عبدالباقی نهبوندی از معاصران حکیم‌الملک گیلانی از وی به عنوان رکن السلطنه اکبر شاه یاد کرده است (نهبوندی، ۱۳۸۱: ۳/۳۴۳). اما برجسته‌تر از اینها سه برادر گیلانی به نام‌های ابوالفتح، همام و قراری بودند (کتابدار، ۱۳۲۷: ۴۷).

برادر دوم، حکیم همام است که به سفارت نزد عبدالله ازبک فرمانروای ترکستان رفت و اکبرشاه در ضمن نامه‌ای که به پادشاه ازبک نوشت، حکیم همام را «زبدۀ مقربان هواخواه و عمدۀ کارآگاه» خواند (فروچی، ۱۳۶۹: ۲۹۵). حکیم ضمن موفقیت در انجام سفارت، پیروزی‌هایی نیز برای هموطنان ایرانی خود به ارمغان آورد: او موفق شد شماری از اسرای ایرانی را از بند اسارت از بکان رهایی دهد (نهبوندی، ۱۳۸۱: ۳/۴۸۰). اما در این میان، شاخص‌ترین برادر حکیم ابوالفتح بود که به منتهی درجه تقرب نایل آمد (بدوانی، ۱۳۸۰: ۲/۱۴۵) و به چنان مرتبه‌ای رسید که جعفر برمکی به هارون الرشید نرسیده بود (نهبوندی، ۱۳۸۱: ۳/۴۷۹). حکیم در هند به سبب حمایت از شعرا و ادباء و دانشمندان زمان خود شهرت یافته و یکی از انگیزه‌های مهاجرت شعرای ایرانی به هند، حمایت ابوالفتح از آنان بود. دانشمندان و سخنوران نامی چون عرفی شیرازی، خواجه حسین ثنایی، حیاتی گیلانی، نورالله شوشتری و بسیاری دیگر از بزرگان و دانشمندان این دوره پس از رسیدن به هند به یاری ابوالفتح به خدمت اکبرشاه در آمدند، یا به مناصب دولتی دست یافتند. به همین سبب، شاعران بسیاری وی را ستودند و شاعری مانند عرفی شیرازی در قصاید خود او را بیش از اکبر شاه ستایش کرد (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۳: ۲/۱۰۷). اکبر شاه در سال ۹۸۷ ق. او را به صدارت ولایت بنگال و به روایتی ولایت لاهور منصوب کرد و او تا پایان عمر در این مقام باقی ماند. این مقام و

ریاست پس از وی در خانواده او ماندگار شد و به فرزندان و نوادگانش تعلق گرفت (اصلاح عربانی، ۱۳۸۰: ۶۲۴/۲). در جریان ریاست و مملکت‌داری حکیم در دستگاه بابری هند، شماری از نقطویان ایران به جرم الحاد و نقطوی‌گری به هندوستان می‌گریختند و احياناً تحت حمایت حکیم قرار می‌گرفتند (گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۶۲۱/۱). بسیاری از رجال سیاسی در دستگاه اکبر شاه و جهانگیر تربیت شده‌ او بودند و چه بسیار از بی‌خانمانان ایرانی و غیرایرانی که از طریق او به مناصب بالای درباری رسیدند (نپاوندی، ۱۳۸۱: ۴۷۹/۳).

حزین لاهیجی: شیخ ابوطالب پدر شیخ محمد علی حزین از لاهیجان به اصفهان کوچید و در آن شهر رحل اقامت افکند (قدیانی، ۱۳۸۴: ۱۵۴). حزین نزد پدر و علمای دیگر علوم رایج زمان را فرا گرفت و مدارج کمال و ترقی را طی کرد (واله داغستانی، ۱۳۸۴: ۶۳۲/۱). حزین نه تنها از مفاخر گیلان، بلکه در شمار اعظام دانشمندان ایران و اسلام است، گرچه با کمال تأسف، او بیشتر به عنوان یک شاعر شهرت دارد تا عالم و دانشمند و فقیه و فیلسوف (دوانی، ۱۳۷۲: ۲۰۷/۷). چنانکه مقام معظم رهبری تأکید فرمودند: «در زمینه‌ شناساندن حزین لاهیجی، این مرد بزرگ هر قدر کار شود ارزش دارد» (مظفری، ۱۳۷۶: ۷۴). زندگی این مرد، مصادف با هجوم افغانه به ایران و سپس سیطره نادرشاه بود. حزین در بلوای اصفهان با تغییر لباس از شهر خارج شد و با بیماری و رنجوری شهر به شهر می‌گشت و چون از سطوت نادرشاه در امان نبود، از بندرعباس روانه بندر جده شده؛ پس از زیارت خانه خدا دوباره به بندرعباس بازگشت (دوانی، ۱۳۷۲: ۲۱۲/۷). شرح وقایعی که حزین بعد از بازگشت از حج و ورود به بندرعباس در تاریخ خود آورده، برای آشنایی با اوضاع آشفته این دوره قابل توجه است: «در آن وقت به سبب انقلاب دولت و قوانین سلطنت و تعدی تحمیلات زیاده بر خلائق آن مملکت به هم برآمد. اضطراب و آشوب تمام بود و خلقی را که اصناف حوادث و بلیات رسیده، پایمال چندین مسأله دشمنی مثل افغانه ظالم بد معاش بودند. اصلاً تاب و توان تحمل

تعدی و ستم نبود. با این حال گماشتگان دیوان و عمال بر هر کس به وجوه مختلفه اصناف تحمیل و تحصیل زر در پیش داشتند، عذر ولا به کسی مسموع نبود. هر کس به حال خود در مانده، دادرسی نه. الحاصل عجب حالتی مشاهده می‌شد و مرا خود طبیعت مجبولست که ابقای بر باطل و تمکین ظالم نتوانم و بر ادراک ملهوف و نصرت مظلوم و حمایت ضعیف بی‌اختیار و اگر عاجز آیم، آرام محال زندگانی بر من حرام است. در آن هنگام بیچارگان ناچار به من استغاثه می‌کردند و چاره نبود و آنچه بر من گذشت، عالم السرایر آگاه است» (حزین لاهیجی، ۱۳۳۲: ۹۸-۹۷). او سرانجام از بیم دشمنی نادر شاه تصمیم گرفت به هند مهاجرت کند. حزین در ۱۱۴۶ ق. دست نیاز به سوی محمدمشاه گورکانی برد و بدین منظور از راه بندرعباس عازم سفر شد و مراحل از این سفر را به تنهایی و گاه با دوست ادیبش واله داغستانی همراه بود (واله داغستانی، ۱۳۸۴: ۶۳۴/۱). در میانه راه مکتوبی با کمال ادب از جانب تهماسب دوم دریافت داشت مبنی بر اینکه به ایران بازگردد. او که روزگاری با عزت و احتشام فراوان در نزد شاه سلطان حسین و تهماسب دوم روزگار می‌گذرانید، این خواسته را نپذیرفت، زیرا از عاقبت کار خود بیمناک بود (بهبهانی، ۱۳۷۲: ۲۸۹/۱-۲۸۸)، پس در جواب درخواست پادشاه قطعه شعری فرستاد:

از گردش زمانه ناساز شد ضرور چندی وداع بزم تو ای قدردان کنم
از صبر می‌زند دل مغرور لافها خواهم که خویش را به فراق امتحان کنم

(حزین لاهیجی، ۱۳۷۸: ۱۵۶)

حزین پس از چندی دربدری و آوارگی در شهرهای مختلف هند به دهلی رسید و از اوضاع و احوال محمدمشاه و گرفتاری وی به دست امراء آگاه شد (بهبهانی، ۱۳۷۲: ۲۸۸/۱)، اما از بیم نادرشاه در هندوستان ماند. با آنکه اکثریت مردم هند به دیده احترام به او می‌نگریستند و حتی این منش در بین سیاستمداران این کشور نیز دیده می‌شد، تا جایی که محمدمشاه ببری او را استاد خود خواند و مقام وزارت نیز به وی اعطاء کرد

(عابدی و محمود، ۱۳۸۰: ۵۲)، با این همه، با هند سازگاری نیافت و به کرات در تذکره احوال، غزلیات، رباعیات و مقطعات خود زبان به شکایات گشوده است. مخالفت‌ها و شکایت‌های حزین از هند نشان از منازعات ریشه‌دار در ساختار سیاسی، اجتماعی و دینی این کشور دارد. حزین پس از ۳۵ سال اقامت در هند به سال ۱۱۸۰ ق. در شهر بنارس چشم از جهان فرو بست (دوانی، ۱۳۷۲: ۲۸۴/۷). حکیم حاذق سفیر به دربار امام قلی خان ازبک، بهشتی‌گیلانی معلم شاهزاده مرادبخش، ابوالقاسم‌گیلانی دارنده منصب دو هزاره و ملقب به حکیم الملک، عبدالله‌گیلانی ملازم شاه جهان و واقعه‌نویس دکن و سرانجام فرمانروایی دکن، انوار لاهیجی ملازم محمد معزالدین پسر ارشد اورنگ‌زیب، جرأت‌گیلانی خدمت در دارالانشاء با لقب معزالدوله، محمد هاشم‌گیلانی مأمور صدارت گجرات و نادم‌گیلانی، فغفور لاهیجی، نظام‌الدین‌گیلانی و بسیاری دیگر در این زمره‌اند که هر کدام به عنوان رجال نامدار گیلانی، در شبه قاره هند درخشیدند و احفاد آنها در هند به ایرانی و گیلانی بودن خود واقف هستند؛ از جمله احفاد حکیم میر محمد جعفر گیلانی، پزشک دربار مهاراجه جیپور است که هنوز در ناحیه جیپور ساکن هستند. نخست وزیر اسبق پاکستان، رشید رضا گیلانی سال ۱۳۹۰ ش. در هنگام سفر به گیلان، ایران را وطن دوم خود خواند و گفت: «آباء و اجداد اهل گیلان هستند» (همشهری، ۱۳۹۰: ش ۵۵۰۱).

نتیجه

مهاجران گیلانی در زمینه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، مذهبی و تجاری در شبه قاره هند حضور و تأثیر چشمگیر داشته‌اند: برخی به وزارت رسیدند و از این طریق، تمدن، فرهنگ و زبان ایرانی را به آن سامان منتقل کردند و عده‌ای نیز در کسوت تجارت به کارهای سیاسی پرداختند.

منابع و مأخذ

- آزموده، سیدعباس، ۱۳۹۴، گیلانیان در دیار هند، رشت: بلور.
- ابراهیم حسن، حسن، ۱۳۵۷، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۴، چ ۲، ترجمه: عبدالحسین بینش، تهران: آرایه.
- ابن اثیر، عزالدین، ۱۳۸۳، تاریخ کامل، ج ۱۲، چ ۱، به اهتمام: حمیدرضا آژیر، تهران: اساطیر.
- ابن بطوطه، ۱۳۶۱، سفرنامه، چ ۳، ترجمه: محمد علی موحد، تهران: علمی و فرهنگی.
- ارشاد، فرهنگ، ۱۳۷۹، مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، چ ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اشپولر، برتولد، ۱۳۷۶، تاریخ مغول در ایران، چ ۶، ترجمه: محمود میرآفتاب، تهران: علمی و فرهنگی.
- اصلاح عربانی، ابراهیم، ۱۳۸۰، کتاب گیلان، چ ۲، تهران: گروه پژوهشگران.
- بداونی، عبدالقادر، ۱۳۸۰، منتخب التواریخ، ج ۲، چ ۱، به اهتمام: توفیق هـ سبحانی، تهران: انجمن آثار مفاخر فرهنگی
- _____، ۱۳۸۰، منتخب التواریخ، ج ۳، چ ۱، به اهتمام: توفیق هـ سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بهبهانی، احمد، ۱۳۷۲، مرآت الاحوال جهان نما، ج ۱، به اهتمام: علی دوانی، [بی جا]: مرکز فرهنگی قبله.
- بیانی، شیرین، ۱۳۹۴، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۳، چ ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بیانی، مهدی، ۱۳۴۸، احوال و آثار خوشنویسان، ج ۳، تهران: دانشگاه تهران.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان، ۱۳۴۱، دیوان اشعار، به اهتمام: هاشم رضی، [بی جا]: پیروز
- جلالی نائینی، سیدمحمدرضا، ۱۳۴۱، هند در یک نگاه، تهران: شیرازه.
- حزین لاهیجی، محمدعلی، ۱۳۳۲، تاریخ حزین، چ ۳، اصفهان: چاپخانه داد.
- _____، ۱۳۵۷، تذکره المعاصرین، به اهتمام: معصومه سالک، تهران: میراث مکتوب.
- خوافی، شهاب‌الدین عبدالله، ۱۳۷۰، جغرافیای تاریخی خراسان، به اهتمام: غلام رضا وره‌رام، تهران: اطلاعات.
- دوانی، علی، ۱۳۷۲، مفاخر اسلام، ج ۷، [بی جا]: مرکز فرهنگی قبله.
- سرتیپ پور، جهانگیر، ۱۳۷۱، نام‌ها و نامداری‌های گیلان، رشت: گیلکان.
- صبا، مظفر حسین، ۱۳۴۳، تذکره روز روشن، به اهتمام: محمد حسین رکن زاده آدمیت، تهران: رازی.

- صفا، ذبیح الله، ۱۳۷۳، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۴، چ ۱۱، تهران: فردوس.
- صفت گل، منصور، ۱۳۸۱، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران صفوی*، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- عابدی، ابوالحسن، محمود، سید فیاض، ۱۳۸۰، *تاریخ ادبیات فارسی در شبه قاره هند*، ترجمه: مریم ناطق شریف، تهران: رهنمون.
- عزیز، احمد، ۱۳۶۶، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه: نقی لطفی و محمد یاحقی، تهران: کیهان.
- فراهانی منفرد، مهدی، ۱۳۸۱، *پیوند سیاست و فرهنگ*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فروچی، علی، ۱۳۶۹، "پژشکان گیلانی در دربار سلاطین مغولی هندوستان" *گیلان نامه*، ج ۲، به اهتمام: محمد تقی جکتاجی، رشت: طاعتی.
- قدیانی، عباس، ۱۳۸۴، *تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره صفویه*، چ ۲، تهران: میراث مکتوب.
- _____، ۱۳۸۷، *تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره افشاریه و زندیه*، چ ۲، تهران: فرهنگ مکتوب.
- کتابدار، صادقی، ۱۳۲۷، *مجمع الخواص*، ترجمه: عبدالرسول خیام پور، تبریز: اختر شمال.
- کریستن سن، آرتور، ۱۳۷۷، *ایران در زمان ساسانیان*، چ ۹، ترجمه: رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- کیانی، محسن، ۱۳۶۹، *تاریخ خانقاه در ایران*، تهران: طهوری.
- گلچین معانی، احمد، ۱۳۶۹، *کاروان هند*، مشهد: آستان قدس رضوی.
- لاکهارت، لارنس، ۱۳۸۰، *انقرض سلسه صفویه*، چ ۲، ترجمه: اسماعیل دولتشاهی، تهران: علمی و فرهنگی.
- لین پول، استانی، ۱۳۶۳، *طبقات سلاطین اسلام*، چ ۲، ترجمه: عباس اقبال، [ابی جا]: دنیای کتاب.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، چ ۲۵، تهران: صدرا.
- مظفری، رضا، ۱۳۷۶، *مشاهیر گیلان*، قم: مشهور.
- منجم، اسحاق بن حنین، ۱۳۷۰، *آکام المرجان*، ترجمه: محمد آصف فکرت، مشهد: آستان قدس رضوی.
- منشی، اسکندر بیگ، ۱۳۷۷، *عالم آرای عباسی*، به اهتمام: محمد اسماعیل رضوانی، [ابی جا]: دنیای کتاب.
- موسوی بجنوردی، کاظم، ۱۳۷۳، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، چ ۶، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- واله داغستانی، علی قلی، ۱۳۸۴، *ریاض الشعرا*، ج ۱، به اهتمام: سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.

- _____، ۱۳۸۴، *ریاض الشعرا*، ج ۳، به اهتمام: سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- ولایتی، علی اکبر، ۱۳۹۰، *پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران*، ج ۴، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- نوایی، عبدالحسین، ۱۳۷۷، *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه*، تهران: سمت.
- نهادوندی، عبدالباقی، ۱۳۸۱، *مآثر رحیمی*، ج ۳، به اهتمام: عبدالحسین نوایی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- هالیستر، جان نورمن، ۱۳۷۳، *تشیع در هند*، ترجمه: آرمیدخت فریدنی، تهران: نشر دانشگاهی.
- هندوشاه استرآبادی، محمد قاسم، ۱۳۸۸، *تاریخ فرشته*، ج ۲، به اهتمام: محمد رضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- یعقوبی (ابی یعقوب)، احمد، ۱۳۷۴، *تاریخ یعقوبی*، ج ۱، چ ۷، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- یکتایی، مجید، ۱۳۵۳، *نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان*، تهران: اقبال.